

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۰ (پیاپی ۱۷) زمستان ۸۵

بهار ، نوآوری و شعر نو* (علمی - پژوهشی)

دکتر محتشم محمدی

استادیار مرکز آموزش عالی کازرون

چکیده

در تاریخ شعر پارسی از نظامی و خاقانی بدین سو، از طرز تازه و شیوه ی نو و مفاهیمی از این گونه سخن رفته است و هر کس خود را نوگرا و شعر خود را شعر تازه خوانده است. در همه ی این ادعاها، میل به تازه شدن و بودن، و جاذبه ای که تازه بودن در مخاطبان نو داشته همیشه قابل توجه بوده است. البته میل به تازگی در انجمن های سه گانه ی سبک بازگشت متوقف شد؛ اما ادیبان پس از آن، دوباره شوق تازه بودن و شدن را آشکار کردند. یکی از جمله ی بزرگان این جریان، ملک الشعرا محمد تقی بهار است که دوران محمد علی شاه، احمدشاه، رضاشاه و محمدرضاشاه را دریافت. وی ذهنی وقاد و حافظه ای قوی داشت و گرایش شدید او به مسایل اجتماعی و سیاسی، او را به ماهیت شعر معاصر نزدیک کرده بود. بهار، راه و شعر خود را نو می داند و در یکی از سروده هایش، بر این ادعاست که همه ی کارهای نو، حاصل تلاش و تتبع او بوده است.

* تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۴/۹/۵

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۳/۷/۲۰

واژگان کلیدی: شعر، نو، بهار، آزادی

مقدمه

دغدغه های نوخواهی، نوجویی، و نوآوری، همیشه در جان سخن پروران پارسی خلجان داشته است. به گونه ای که می توان به طور تاریخی و شتابزده از سده ی چهارم تا دهم خورشیدی، نمونه هایی را مرور کرد. برای مثال: فرخی سیستانی (ت.؟، ف.۴۲۹ هجری قمری) شاعر دربار چغانیان و سپس غزنویان، در قصیده ی مفصل، غرا و جاندار خود به نام فتح سومنات به گونه ای، از ارزش نوآوری می گوید:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نور را حلاوتی است دگر
(دیوان فرخی، ۶۶)

سراینده ی خوش سخن و سرکش دربار شروانیان، خاقانی (ت ۵۲۰-۵۰۰، ف ۵۹۵ هجری قمری) در باب سخن، دقایق سرایش و مباحث مرتبط با نقد ادبی، همچون همعصرش نظامی گنجوی، سخنان و اشعار فراوان و دقیقی دارد. او در باره ی طرز تازه و خاص خود ادعا دارد:

مرا شیوه ی خاص و تازه است و داشت همان شیوه ی باستان، عنصری
(دیوان خاقانی، ۹۲۶)

حکیم نظامی گنجوی (ت.۵۴۰، ف.۶۱۴ ه ق) شاعر پرکار مکتب آذربایجانی که به بافت و ساخت سخن، عنایت منتقدانه ی خاصی دارد؛ می گوید:

شعبده ی تازه برانگیختم هیکلی از قالب نوریختم

(مخزن الاسرار، ۳۵)

گر بنمایم سخن تازه را

صور قیامت کنم آوازه را

(همان ، ۴۵)

مولانا جلال الدین بلخی (ت ۶۰۴ ، ف ۶۷۲ ه ق) اگر چه به عوالمی دیگر نظر دارد ، ولی در زمینه ی تازه شدن کلام ، تعبیر سخن تازه را به کار می برد :

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود وارهد از حد جهان بی حد و اندازه شود
(غزلیات شمس ، ۲۴۲)

سرانجام ، صائب تبریزی ، آخرین چهره ی برجسته ی پیش از بازگشت و رجعت ادبی (ت ۱۰۱۰ ، ف ۱۰۸۱) به کرات از حرف و شعر تازه با تعبیر « معنی بیگانه » سخن گفته است :

معنی بیگانه کرد از آشنایان فارغم لشکر بیگانه از آفت پناهی شد مرا

(دیوان صائب ، ۱۸۴)

معنی بیگانه ، صائب ! سد راه ما شده است ورنه در هر گوشه چندین آشنا داریم ما
(همان ، ۱۴۲)

البته این دل مشغولی های بزرگان برای نو گفتن ها ، در انجمن های سه گانه ی سبک بازگشت (مشتاق ، نشاط ، خاقان) مسکوت و مکتوم ماند ؛ ولی از همان عهد خاقان (فتحعلیشاه قاجار) با اصطکاکات و تماس های قهری و گاه آگاهانه با دنیای جدید ، بستر نو شدن ها ، به گونه ای بنیانی تر ، در حال شکل گیری بود . خاقان ، محمد میرزا پسر ولیعهد لایقش - عباس میرزا - را ولیعهد کرده بود . وی با نام محمد شاه بر جای نیای خود نشست . در آغاز سلطنت او ، صدارت قائم مقام فراهانی ، در واقع نوعی میدان دادن به روشنفکران و دگراندیشان بود که متأسفانه ، با بلاهت

محمد شاه و خفه شدن قائم مقام به دستور وی ؛ و سپس سیطره ی مرشد وی _ حاج میرزا آقاسی _ که در کی از روزگار خود نداشت ، دوباره فترت اجتماعی احیا شد .

در آغاز سلطنت شاه دیگر _ ناصرالدین میرزا فرزند محمد شاه - حضور امیر کبیر (میرزا تقی خان) و تدبیر های او در تدارک دارالفنون ، جذب نخبگان خارجی ، و بورسیه کردن دانشجویان با استعداد ایرانی ، راه این آمد و شد گشوده گردید .

اندک اندک شعر پارسی دچار دغدغه های دیگری می شد . زمان آن فرا رسیده بود که شمع و گل و پروانه ی سنتی ، جای خود را به مفاهیمی دیگر ، مفاهیمی نو ، لمس شدنی و زندگی ساز بدهد . قتل امیر کبیر در حمام فین کاشان ، نه تنها پایان راه نبود ؛ بلکه آخرین گزری بود که بر پیکر تفکر جاهلانه ی حاکمان قاجاری فرود آمد . حاکمانی مانند ناصرالدین شاه که وزرای همچون آقاخان نوری را می پسندیدند ، برای عوام فریبی به پیشواز صوفیان عهد خود می رفتند ؛ ولی با کلام قاطع می گفتند : می خواهم ملت من به گونه ای باشند که اگر نام بروکسل و پاریس را بشنوند ، ندانند خوردنی است یا پوشیدنی .

در حکومت طولانی و ملال آور ناصرالدین شاه که دنیا با سرعت کم نظیری در حال ترقی بود ، ذهن ادبی و اجتماعی متفکران ایران هم در آستانه ی شکل گیری بود . گلوله ای که از تپانچه ی میرزا رضا کرمانی شلیک شد ، شلیکی بود به پیکر درشت ولی توخالی سنت های ارتجاعی ، اندیشه ی بی تحرک ، و بی باوری به کلیت جامعه ی ایرانی . در عهد ولیعهد پیر ناصرالدین شاه _ مظفرالدین شاه _ فرمان مشروطیت امضا شد (۱۳۲۴ هجری قمری برابر با ۱۲۸۵ هجری شمسی و برابر با ۱۹۰۶

میلادی) بدین سان پس از سده های بسیاری، مردم، مردم شدند و صاحب حرف و اندیشه و رأی.

در این فراز و نشیب ها، شعر به دغدغه های جامعه می نگریست و پیچ و تاب می-خورد. از سکوت بازگشتی ها مدت ها می گذشت و شعر فارسی سرشار از حرف های دیگر بود: آزادی، قانون، انتخاب، مردم، تجدد و تمدن.

شعر پارسی همانند همه ی زبان ها، در آغاز راه با زبان توده های مردم، سخن آغاز کرده است. بنابراین زبان شعر از زبان جامعه جدا نبوده است؛ اگر چه با تکامل، صنعت گرایی، حرکت به سوی درونی و پیچیده شدن - که حرکتی ماهوی و ارجمند است - از تماس خود با مردم می کاهد که البته کاری است ناگزیر. اما قطع تماس با جامعه و از برج عاج برای مخاطب یا مخاطبان محدود و خاص، سخن گفتن؛ یعنی حذف جامعه و منزوی کردن شعر.

شعر فارسی یک بار هم در دوره ی در سبک اصفهانی یا هندی، با همه ی پیچ و تاب-هایش به زبان مردم نزدیک شد. اگر چه باید پذیرفت که این نزدیک شدن ها خطراتی همچون ابتدال و عوامزدگی را نیز در پی دارد. به هر حال یکی از دستاوردهای جنبش اجتماعی ایران - که می توان گفت از زمان محمد شاه قاجار آغاز شده بود - این است که شعر پارسی برای بار سوم به سمت زبان مردم حرکت نمود.

یکی از اقتضائات نوگرایی هم جهت شدن با مردم؛ و دیگری اجتماعی شدن شعر بود. بدین معنی که شعری که دهه ها و سده ها زیادی، شعر فرد برای فرد (شعر عاشق برای معشوق، ملاح برای ممدوح، و شعر مرید برای مراد) بود شعر فرد برای جمع شد. «من شاعر حکایتگر یک «ما»، یک من کلی شد. سومین نکته از

اقتضائات نوگرایی ، عبور از رمانتیسم سنتی و حرکت به سوی رئالیسمی است که لازمه ی شرایط اجتماعی آن روزگار بود ؛ یعنی نوعی حرکت از حاکمیت استعاره در شعر به سوی حاکمیت مجاز بر شعر ، که اولی نماد ادبیات غنایی و دیگری نماد ادبیات واقع گراست . شعر معاصر واقع گراست و بنابراین نمی- تواند با خرافه ها همراهی کند ، بلکه خرافه ستیز است . « ادبیات نو همراه با فلسفه ی واقع گرا ، و خرافه گرایی ؛ جنایتی است علیه جامعه » .

(ادبیات و علم ، ۶۶)

پیداست که حرف تازه که ایماژهای خود را طلبد ، ظرف و لفظ و قالب خاص خود را نیز می خواهد . اما محمد تقی بهار که از دوران محمد علی شاه شاهد تب و تاب های اجتماعی بود و در کوره ی این تلاطمات ، دردها و دغدغه ها ، زبان شعریش شکل می گرفت ، چه کرده است ؟

بهار به مضمون « آزادی » وقع زیادی می گذاشت . به مضمون اجتماعی بودن و جمع گرایی ، توجه خاصی داشت . اگر چه به پیشینیان بویژه به کسانی مثل سنایی نظری خاص داشته ، ولی در جستجوی زبان تازه تلاش هایی کرده است : از آزمودن همه ی قواعد کهن گرفته تا سرودن تصنیف های باب طبع روزگار . بهار به جذب واژگان فرنگی نیز اهتمام زیادی داشته است . به نظر می رسد وی از رهگذر جادادن واژگان فرنگی در شعر فارسی ، دو منظور را اراده کرده است : یکی اقتدار شاعرانه اش را و دیگری بروز نوعی مدرنیسم و نوگرایی .

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بهار و آزادی

بطور طبیعی شعر نو - که دغدغه‌ی اجتماعی دارد - در کشوری عقب‌نگه داشته شده ، دغدغه‌ی اصلی اش « آزادی » است. از این منظر ، بهار شاعر معاصر روزگار خود است . بهار که زاده شده در سال ۱۳۴۰ هجری قمری در شهر مشهد و در گذشته به سال ۱۳۳۰ هجری شمسی در تهران است ، در بیشتر سال‌های زندگی دل در گرو آزادی داشت و هر جا که می‌توانست از آن دفاع کند ؛ پا به میدان می‌گذاشت حتا اگر آن میدان گرداب سیاست و یا دوره‌های آغازین مجلس شورای ملی باشد ، مجلسی که در آن سال‌ها میدان شهامت و ایثار بود . وی در یادداشت‌هایش نوشته است که « در ۱۳۳۲ ه ق من از درجز و کلات و سرخس به وکالت مجلس انتخاب شدم » .

(دیوان بهار ، ج ۱ ، ۳۰)

منظور او ، سن بیست و هشت سالگی (سال قمری) و شرکت در انتخابات دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی است . البته سال‌ها پیش از آن یعنی از سن بیست سالگی به شدت با مسائل جامعه اش درگیر شده بوده است . وی نوشته است : « در سال ۱۳۲۴ ه ق ، به سن بیست سالگی در شمار مشروطه طلبان خراسان جای گزیدم . من و رفقای دیگر ، عضو مراکز انقلابی بودیم و روزنامه‌ی خراسان را به طریق پنهانی طبع و به اسم (رئیس الطلاب) موهومه منتشر می‌کردیم . اولین آثار من در ترویج آزادی در آن روزنامه انتشار یافت . مشهورترین آن‌ها قصیده‌ی مستزادی است که در سال ۱۳۲۵ (قمری) در عهد استبداد صغیر محمد علی شاه گفته شد و در حینی که مردم در سفارتخانه‌ها پناهنده شده بودند ، در مشهد و تهران انتشار یافت :

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست

مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب ها جداست
کار ایران با خداست «

(همان، ۲۷)

بهار در دوره ی شانزدهم نیز از تهران انتخاب شد و به مجلس رفت و به ریاست فراکسیون دموکرات برگزیده شد ولی به دلیل ناراحتی های روحی نتوانست در مجلس کار کند و در سال ۱۳۲۶ شمسی برای معالجه به سویس رفت .

(همان ، ۳۶)

چنان که از این گفته ها پیداست ، بهار از ۲۰ سالگی تا چهار سال پیش از مرگ ، در کوران تلاطمات اجتماعی بوده و در بسیاری از دوازده دوره ی مجلس شورای ملی (از دوره ی سوم تا پانزدهم) حضور داشته است . برای کسی که هرگز قلم و سرایش را رها نکرده است ، این حضورهای اجتماعی _ آن هم برای یک شاعر _ نشان از مطالبات خاص دارد .

بهار با بی پروایی و شهامت ، با فعالان راه آزادی حشر و نشر وسیعی داشت . « از معدود کسانی ، و شاید تنها کسی که عشقی پس از سال ها گوشه و کنایه ی ملایم و گاه کمتر محترمانه ؛ در ماه های آخر عمرش به او روی خوش نشان داد و با او از در دوستی درآمد ، ملک الشعرا بهار بود » .

(میرزاده ی عشقی ، ۱۵۵)

به گفته ی بهار ، عشقی بدون این که کسی از پی اش برود ، به سوی ما آمد ؛ که منظور از ما گروه ۱۴ نفره ی اقلیت مجلس به رهبری مدرس است .

(همان ، ۱۵۶)

بهار و شعر اجتماعی

اجتماعی شدن نگاه شعر، یکی از بنمایه های حرکت شعر معاصر است. اگر چه خطر امحاء جوهر شعری در این حرکت بسیار است. جان کلام نیز در همین نکته است: شعری اجتماعی ولی رها از شعار زدگی و بویژه سیاست زدگی.

نیمایوشیخ در جایی نوشته است: ملت ما بیش از همه محتاج به این گونه ادبیات است، چه نظم باشد چه نثر؛ یعنی ادبیاتی که زندگی را تجسم بدهد. اما تصور داشتن این گونه ادبیات باید ما را داخل اقدام مجدانه کند. این ادبیات به منزله ی خون است در عروق... در این صورت می آیم به سر فکر خودمان.

(حرف های همسایه، ۱۲۴)

زنده یاد دکتر زرین کوب در باره ی ملک الشعرا نوشته است: بهار شاعر عشق و غزل نیست، شاعر حماسه و قصیده است. فخامت و صلابت بیان، قصایدش را صبغه ای داده است. قصاید او محکم و سنگین و گرم است. در همه ی افکارش، آنچه بیش از هر چیز جلوه دارد، روح پرخاشجویی و میدان داری است.

(با کاروان حله، ۳۷۶)

بهار، قصیده ی ترجیع بند بلندی به نام «خون خیابانی» در سوگ شیخ محمد خیابانی» سروده است با مطلع:

در دست کسانی است نگهبانی ایران
کاصرار نمودند به ویرانی ایران
ترجیع بند این قصیده چنین است:

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد
سرتاسر ایران کفن سرخ پیوشد
(دیوان بهار، ج ۱، ۳۳۷)

بر این سیاق ، نقد اجتماعی - سیاسی در دیوان بهار فراوان است . از جمله مثنوی بلند « جمهوری نامه » که مصراع « دریغ از راه دور و رنج بسیار » ترجیع بند آن است . این مثنوی ترجیع بند چهل تکه ای ، کار مشترک بهار و عشقی است که بند های اول ، دوم ، چهارم و یازدهم از میرزاده ی عشقی و بقیه از محمد تقی بهار است . البته این شعر بلند در زمان خود به نام میرزاده ی عشقی در روزنامه ی « قرن بیستم » انتشار یافت . دو بیت آغازین آن که از عشقی است ، چنین است :

چه ذلت ها کشید این ملت زار دریغ از راه دور و رنج بسیار
ترقی اندر این کشور محال است بر این مخلوق ، آزادی وبال است

(همان، ۳۸۲-۳۷۶)

در این شعر بلند ، ملک الشعرا بهار ، بسیاری از رجال فعال حکومتی را با ذکر نام ، هر کدام در یک بند ؛ هجو ، استهزا یا تخطئه کرده است .

شاید بتوان با استناد به باور آلدوس هاکسلی ، شعر بهار را نوعی شعر نو دانست . وی بر این باور است که : از نو بودن شعر جدید ، سخن بسیار گفته اند ؛ اما نو بودن صرفاً چیزی جز بازگشت از آراستگی مصنوعی اواخر سده ی نوزدهم ، و گزینش واقعیت ها و احساسات زندگی روزمره به جای آن نیست .

(ادبیات و علم ، ۵۸)

بهار و زبان شعری

دکتر منیب الرحمن در کتابش که در واقع پایان نامه ی دکترای ادبیات او در یک دانشگاه انگلیسی بوده است، در باره ی زبان بهار می نویسد : بهار در سخنوری ، سخت ساخته و پخته بود . کاربست واژگان کهن و قدمایی در آثار او نشان دهنده ی

پیوند و همبستگی اش با شاعران کهن ایران است. با این همه، پذیرش سنت از سوی او، بدان معنی نبوده که با اندیشه و افکار نو و معاصر تفاهمی نداشته باشد. در حقیقت رمز بزرگی بهار در این است که حس کهن گرایی را با اندیشه های نومی امروزی درآمیخت و ترکیبی موزون پدید آورد.

(شعر در دوره ی مشروطیت، ۳۹۰)

دکتر غلامحسین یوسفی نیز در باره ی بهار چنین آورده است که: بهار در عین برخورداری از گنجینه ی واژگان قدیم، واژه ها و تغییرات جدید را با کمال استادی با آن پیوند می دهد. حتا برخی الفاظ فرهنگی هماهنگ با کلمات فارسی را نیز در کنار آن ها می نشاند مانند: لزن، آلپ، ترن و بی آن که غرابتی به وجود آورد.

(چشمه ی روشن، ۴۵۸)

دکتر عبدالحسین زرین کوب، توفیق بهار را در ترکیب سنت و مدرنیسم می داند. وی پرسشی پی می افکند و سپس در باره ی بهار سخن می گوید: آیا بهار در شعر و شاعری، شیوه ای خاص دارد؟ البته، اما این شیوه ی خاص چیزی نیست جز جمع و تلفیق بین آنچه خود او سبک خراسانی و عراقی می داند با برخی شیوه ها و طرزهایی که ارمغان ادب و فرهنگ مغرب زمین بوده است. با این همه تحولی که بهار می خواست از طریق این جمع و تلفیق بین سنن و اسالیب قدیم با روش ها و طرزهای فرهنگی در شعر فارسی به وجود بیاورد؛ در کلام خود او چندان جلوه و تحقق نیافت و مدتی انتظار لازم بود تا شاعران جوان تر - شاعران نسل بعد از او - فراروند و به این تحول و تغییر تا حدی صورت قطعی تر بدهند.

(با کاروان حله ، ۳۷۶)

برای بحث در زبان شعری ، به آموزه های نیمایوشیج روی می آوریم که می گوید :
 « . . . جستجو در کلمات دهاتی ها ، اسم چیزها (درخت ها ، گیاه ها ، حیوان ها) هر کدام نعمتی است . ترسید از استعمال آن ها . خیال نکنید ، قواعد مسلم زبان ، در زبان رسمی پایتخت است ؛ زور استعمال ، این قواعد را به وجود آورده است » .

(حرف های همسایه ، ۷۳)

با در نظر گرفتن این تذکار پدر شعر معاصر ، سخن دکتر زرین کوب در باره ی تجربه های زبانی بهار جالب است که می گوید : « از حیث زبان و لغت هم ، این مزیت در سخن بهار هست که توانسته است الفاظ ساده و عامیانه را در بیان تعبیرات کهنه و جافتاده ی خراسانی و عراقی وارد کند و توفیقی که در این کار یافته است ، بس آسان نیست . باری آثار تجدد و تنوع در اکثر اشعار اخیر او ، در لفظ و معنی آشکار است و به این تعبیر ، بهار را می توان از پیشروان تجدد ادبی ایران خواند » .

(با کاروان حله ، ۳۸۶)

دکتر محمد حقوقی در مقدمه ی کتاب معروفش ، از مجموع ملاک های که برای شعر نو برمی شمارد ؛ در بخش پنجم ، با معرفی ملاک همعصری و همزمانی می نویسد : « . . . به این معنی که شاعر ، فرزند روزگار خویش باشد ؛ نه فقط از این نظر که مثلاً نام پدیده های جدید این قرن را در شعر بتوان دید ، چون این را یک مقاله نویس هم می تواند انجام دهد و بدیهی است که هر مقاله نویسی ، شاعر نیست » .

(شعرنو از آغاز تا امروز ، ۷۶)

با توجه به این دیدگاه و نیز با توجه به سخنی از نیما که به تصریح در باره ی بهار سخن گفته است ، در طلایه داری بهار در شعر معاصر تردید هایی پیش می آید . نیمایوشیج در در مکتوبی خطاب به مخاطبی نوشته است : « بهار یگانه استاد به سبک قدیم در زمان ما بود . من با بهار در یک راه می رفتیم احتیاج برای بیان مطالب روزمره ، راه ما را از هم جدا کرد » .

(نامه ها ، ۱۸۰)

بهار، شعر نو و واژگان بیگانه

بنا به آراییی که گذشت ، اگر بهار را تلاشگری در انتهای دوران کلاسیک شعر پارسی بدانیم که برای درک مدرنیزم ادبی کوشا بوده است ، و راه پیشینیان را پیدا و نشانه گذاری کرده ؛ ارجگذاری برخی از زحمات وی ، لازمه ی این جستار است . بدان گونه که گذشت ، بهار در برخی از تجربه های نوگرایی بسیار فعال بوده است . مقولاتی مانند : آزادی ، شعر اجتماعی ، فعالیت و حضور اجتماعی ، توجه به زبان مردم کوچه و بازار ؛ ولی سخن اصلی این است که بهار در کار شکستن قالب زبانی ، تعویض عینک و نوع نگاه توفیق نیافته است .

در منظومه های بهار ، فرایند تصویر سازی و ترتیب و تدوین تصاویر ، همان روال کهن است . او هر گاه از مقولات آزادی ، مردم و اجتماع سخن می گوید ، به سطح و شعار می رسد و جوهر شعرش رنگ می بازد . نظم او در واقع جوهر شعر معاصر را نیافته است . اما ملک الشعرا محمدتقی بهار در تجاربی، با بدنه ی شعر کلاسیک اصطکاک پیدا کرده است . مثلاً در ترجیع بندی که به طریقه ی مطایبه

پرداخت شده ، با عنوان « دوز و کلک انتخابات » که در سال ۱۲۸۹ (ه ش) سروده ؛ به نوعی به وجاهت قافیه های سنتی بی اعتنایی می کند :

ماه مشروطه در این ملک طلوعیدن کرد انتخابات دگر باره شروعیـدن کرد
 شیخ در منبر و محراب خشوعیدن کرد حقه و دوز و کلک باز شیوعیدن کرد
 وقت جنگ و جدل و نوبت فحش و کتک است انتخابات شد و اول دوز و کلک است
 (دیوان بهار ، ج ۱ ، ۲۴۱)

بهار مسمطی دارد به نام « کهنه ی شش هزار ساله » که دارای طرزی جدید است . در این شعر که در سال ۱۳۰۴ خورشیدی سروده شده است ، وی راه نوساختن ایران پیر و کهن سال را نشان می دهد . به نظر می رسد ، بهار خود به نوعی در این شعر ، ادعای نو و متجدد بودن دارد ؛ ولی در کلام او هنوز جدال سنت و مدرنیسم شعر پارسی در آغاز راه است ، مثلاً در بیت چهارم بند دوم که اتفاقاً از تجدد سخن می گوید ، از واژه ی عربی کم استعمالی استفاده کرده است . متن این مسمط - که نشانگر برخی حرف های بهار است - چنین است :

ای گلبن زرد نیم مرده وی باغچه ی خزان رسیده ۱
 ای بلبل داغ دل شمرده وی لاله ی زار داغ دیده
 ای سبزه ی چهره زرد کرده صد تیرگی از خزان کشیده
 وی کام دل از چمن نبرده وی طعنه ز باغبان شنیده
 بر خیز که فصل نوبهار است

ای کودک عهد پهلوانی وی بچه ی روزگار سیروس
 ای کام گرفته از جوانی در عهد سپندیار و کاووس

ای رسته به فر خسروانی از چنگ صد انقلاب منحوس
هان عهد تجدد است دانی کز حلقه و بند عهد مطموس

هنگام شکستن و فرار است

گویند که نو شده ست ، هی هی این کهنه ی شش هزار ساله
کی ، پیر که کرده عمرها طی گردد به دو ساعت استحاله ؟
تجدید قوا کنید در وی تا رنج هرم شود ازاله
اصلاح کنید عهدش از پی تا نو گردد که لامحاله

این کهنه ، به دوش دهر بار است

هر چیز که پیر شد بگندد و آن پیر که گنده شد بمیرد
زیور به عجوز بر نبندد تدبیر به پیر در نگیرد
ویرانه ، نگار کی پسندد ؟ افتاده ، قرار کی پذیرد ؟
خواهید گر این کسل بخندد خواهید گر این کهن نمیرد

درمان و علاجش آشکار است

بایست نخست کردش احیا ز اصلاح مزاجی و اداری
و آن گاه به پای داشت او را با تقویت درستکاری
وز برق تجددش سراپا نو کرد به فر کردگاری :
تجدید فنون و علم و انشا اصلاح عقیدتی و کاری
نو کردن کهنه زین قرار است

(همان ، ۴۰۰)

ملک الشعرا بهار در شعری دوازده بیتی برای یک دوست (خان شوکت) که احیای مودت قدیم کرده است، عنایتی به آواهای درونی شعر یا هم آوایی و رعایت موسیقی درونی حروف برای تلطیف فضا با رعایت حرف «ش» دارد که اگر چه این کار کرد، در شعر اعظم سرایندگان پارسی مانند فردوسی و حافظ تجربه شده، ولی توجه بدان به نوعی حاصل التفات معاصران است. بهار بدین سان مانند شاعران معاصر به موسیقی جاری درون شعر پرداخته است که جالب توجه است. دو بیت آغازین این شعر که صمیمی و آمیخته به طنز است، چنین است:

ای شوکت! ای شکسته دل دوستان خویش بر جان عاشقان مزین از هجر خویش، نیش
گر بنگری در آینه ی قلب خویشتن بینی ز خود ارادت یاران ز پیش، بیش
(همان، ۴۲۶)

اما پررنگ ترین تلاش بهار که بر دیگر معاصرانش نیز تأثیر گذارده، و گویا به نوعی نوآوری شمرده می شده؛ کوشش فراوان برای گنجاندن واژگان فرنگی در داخل مصراع ها و بیت های فارسی است. مثلاً بهار ساقی نامه ای دارد ۶۱ بیتی با مطلع:
بده ساقی آن می که خواب آورد شرابی که در مغز تاب آورد
(همان، ج ۲، ۲۱۷)

که از بیت سوم تا دهم در هر بیت، دست کم یک واژه ی فرنگی یا نام شخص یا کشوری را گنجانده است. او همچنین ترکیب بندی دارد به نام «توپ روس» در سوگواری حادثه ی بمباران آستانه ی رضویه که در سال ۱۲۹۰ سروده شده است. اهمیت این شعر در این بخش به این دلیل است که کلمه ی «روس» ردیف شعر قرار گرفته است. بیت اول از بند اول، و ترکیب بند اول چنین است:

اردی بهشت ، نوحه و آغاز ماتم است ماه ربیع نیست که ماه محرم است

شاه رضا ، شهید خراسان ، غریب تـوس

کاتش به قلب پاک وی افکند توپ روس

بند آخر این شعر ، این است :

اسلام را شهید جفا کرد توپ روس نتوان شمردنش که چه ها کرد ، توپ روس
هر ماتمی که بود کهن شد به روزگار زین ماتم نوی که به پا کرد توپ روس
آوخ که در دیار خراسان به عهد ما تجدید عهد کرب و بلا کرد توپ روس
نمرود وش به بارگه حجت خدا با تیر کینه قصد خدا کرد توپ روس
دردا که رخ ز بهر خرابی ، چو قوم فیل بر کعبه ی حریم رضا کرد توپ روس
آه از دقیقه ای که به مانند پیک مرگ در این شریف بقعه صدا کرد توپ روس
گرد ضریح سبط نبی را چو قتلگاه پر از جنازه ی شهدا کرد توپ روس
زوار را به طواف ضریح رضا ، درو همچون علف به داس جفا کرد توپ روس
زودا که آه بی گنهان شعله ور شود تا خاندان ظالم از آن پر شرر شود
(دیوان بهار ، ج ۱ ، ۴-۲۵۱)

بهار قصیده ای به نام « فتح ورشو » در مدح قیصر آلمان و نکوهش تزار روس و روس تزاری دارد . سقوط ورشو در سال ۱۲۹۳ (ه . ش) اتفاق افتاد و بهار این قصیده را در روزنامه ی نوبهار منتشر کرد . در این قصیده ی ۳۵ بیتی ، در اکثر قریب به اتفاق بیت ها دست کم یک اسم یا واژه ی فرنگی به کار رفته است . مطلع قصیده این است :

قیصر گرفت خطه ی ورشو را در هم شکست حشمت اسلو را ۲

(همان ، ۶-۲۹۴)

از دیگر کارهای متفاوتی که ملک الشعرا بهار کرده است ، منظوم کردن ترجمه ی قطعات ادبی اشعار روسی و انگلیسی است مانند : منظومه ی « شاه حریص » که ترجمه ی یک قطعه ی فرانسوی است با مطلع :

پی چیست این ساز و برگ نبرد؟ هم این کشتی و پیل جنگی و مرد؟
به « پیروس » گفت این ، یکی هوشیار که همراز او بود و آموزگار

(دیوان بهار ، ج ۲ ، ۲۳۹)

یا شعری با عنوان « کوشش و امید » که ترجمه ی یک قطعه ی فرانسوی است با مطلع :
جدا شد یکی چشمه از کوهسار به ره گشت ناگه به سنگی دچار

(همان ، ۳۴۲)

بهار شعری ۲۶ بیتی در قالب چارپاره (۱۳ چارپاره) نیز دارد به نام « بنای یادگار ». در سال ۱۳۱۵ وزیر فرهنگ وقت ، قطعه ای از آثار پوشکین - شاعر معروف روس - را به بهار تقدیم و تمنا کرد که ترجمه ی آن را به نظم روان پارسی درآورد . چارپاره ی اول آن چنین است :

در دهر بزرگ ، یادگاری کردم ز برای خویش بنیاد
بنیاد بنای پایداری بی یاری دست من شد ایجاد

(دیوان بهار ، ج ۱ ، ۵۹۰)

جالب ترین نکات این بخش دو نکته است که در واقع مربوط است به ادعاهای خاص و صریح بهار به ورود و اشرافش به شعر نو ؛ اما هیچ جا توضیح روشنگری نداده است . وی قصیده ای اخلاقی به نام « خواطر و آراء » در سال ۱۳۰۹

شمسی سروده است و در پایان آن از گرایش به نو کردن شعر، سخن می گوید .
گویا ادعای نوعی نوآوری در شعر کرده است اما استدلال و توضیحاتی به همراه ندارد .
دو بیت اول و دو بیت آخر این قصیده چنین است :

ز تقوا عمر ضایع شد ، خوشا مستی و خودکامی

دل از شهرت به تنگ آمد ، زهی رندی و گمنامی

به آزادی و گمنامی و خودکامی برم حسرت

که فردوسی است گمنامی و آزادی و خودکامی

... بهارا! همتی جو ، اختلاطی کن به شعر نو

که رنجیدم ز شعر انوری و عرفی و جامی

مکرر ، گر همه قند است ، خاطر را کند رنجه

ز بادامم بد آید بس که خواندم چشم بادامی

(همان ، ۵۰۲)

نکته ای را که به عنوان حسن ختام این بخش آورده ام ، شاید جالب ترین
نکته باشد . در بهمن ماه ۱۳۰۹ خورشیدی ، شادروان صادق سرمد از شاعران همعصر
ملک الشعرا بهار ؛ طی سروده ای کلاسیک ، بهار را به شعر معاصر دعوت کرد . بهار
در مثنوی مستزادی بدان مطلب پاسخ داده و ابراز می دارد که منشأ نوگرایی خود او
بوده است .

سرمد در مطلع شعرش گفته است :

رسم سخن شد خراب ، ای مُلک مُلک شعر نوح صفت زن برآب ، کاین فلکی فلک شعر

بحرش ، بحران فراست ، توفانش ناخداست

وی در بیت های پایانی گفته است :

سرِ بقا ای بهار چیست به جز نوشدن؟ حاصل کهنه شعار چیست به جز هو شدن؟

چون به سخن سروری ، بر تو سزد رهبری

پیشقدم شو که من همقدمی تا بتم گر تو کنی انجمن ، من به سخن ساکتم

ور تو گریزی ز رزم ، من نکنم فسخِ عزم

پاسخ بهار به صادق سرمد ، یک مثنوی مستزادی است ۴۲ بیتی ولی ناتمام . وی در این

شعر همه ی تاریخ شعر را از نظر گذرانده است و سپس از معاصران خود سخن می

گوید و رفع ضعف و نقصان شعر کهن ، و نو آوری را به خود نسبت می دهد اما از

چندی و چگونگی آن سخن نگفته و شعر را ناتمام رها کرده است. چند بیت آغازین و

سپس چند بیت پایانی این مثنوی چنین است :

سرمد! شعری که گفתי خوب بود صاف و بی تعقید و خوش اسلوب بود

مطلبش مطلوب بود

لیک تاریخی که گفתי سر به سر با حقیقت جفت نامد در نظر

فکر کن بارِ دگر

شاعرانی که بپردی نام شان کردی از روی ادب اکرام شان

بوده طرزی عام شان

جمله در وزن و روی هم مشریند در عبارات دری هم مکتبند

گر جدا در مطلبند

سر به سر تصنیف عارف نیک بود سبک عشقی هم بدان نزدیک بود

شعر ایرج شیک بود

لیک بودند این سه تن از اتفاق
در فن خود هر سه قآنی مذاق
گاه لاغر گاه چاق
بود ایرج پیرو قائم مقام
کرده از او سبک و لفظ و فرم وام
عارف و عشقی عوام
احمدای سید اشرف خوب بود ۳ احمدا گفتن از او مطلوب بود
شیوه اش مرغوب بود
سبک اشرف تازه بود و بی بدل لیک « هپ هپ نامه » ۴ بودش در بغل بود شعرش
منتحل
بعد از آن ها گشت روحانی عُلَم
آن که در شعرش « اجنه » زد رقم
خوب گوید ، لیک کم
.... شعر سرمد هست شیرین چون عسل چامه و قطعه ، دو بیتی و غزل
شیوه اش نامنتحل
من خود از اهل تتبع بسوده ام جانب تقلید ره بیمسوده ام
وز تعب فرسوده ام
لیک در هر سبک دارم من سخن پیرو موضوع باشد سبک من
سبک نو ، سبک کهن
نوترین سبکی که در دست شماست بار اول از خیال بنده خاست
دفتر و دیوان گواست
بود در طرز کهن نقصی عظیم رفع کردم نقص اسلوب قدیم با خیال مستقیم
سبک ها در طبع من ترکیب یافت تا که طرزی مستقل ترتیب یافت

(دیوان بهار ، ج ۲ ، ۶-۲۵۳)

اهتمام کنندگان به نشر دیوان ملک الشعرا بهار ، در پایان این شعر ، « ناتمام » نوشته اند. همان طور که پیداست ، بهار تصریح نکرده که نقص اسلوب قدیم که وی آن را رفع کرده ، چه بوده است ؛ یا این که دفتر و دیوان وی گواه چه سبک های نوی است . بویژه آخرین مصراع ، مهم ترین مطلب است که ناتمام رها شده است ، این که : طرز مستقل بهار چیست؟

نتیجه

از سده ی چهارم هجری بدین سو ، یعنی پس از ۲۰۰ سال از آغاز شعر پارسی دری ، دغدغه ی نو شدن و نو بودن ، قلمزنان بویژه شاعران را گریبانگیر بوده است . فرخی ، خاقانی ، نظامی ، جلال الدین بلخی و صائب بیت هایی در این زمینه سروده اند که نشان از نخواستگی آن ها و بیان ادعای نوگرایی آن هاست .

پس از استبدادِ صغیر - حکومت محمد علی شاه - عطش نوگرایی بیش از همه وقت بود . بهار در این برهه ، خود را اهل ، بلکه باعث نوآوری شعر می داند . زنده یاد ملک الشعرا محمد تقی بهار ، برخی ویژگی های شعر و شاعر معاصر را داشته است ؛ چیزهایی مانند دغدغه ی اجتماعی ، تلاش سیاسی ، برای آزادی سخن گفتن ، من اجتماعی وسیع داشتن ، حرکت به سوی رئالیزم ادبی و تجربه ی تلاش های متنوعی برای پیدا کردن من معاصر خود ؛ اما بواقع بهار هم چنان یک بازگشتی باقی ماند ، یک شاعر بازگشتی که حرف و درد و غم نو دارد . در حالی که برای سخن نو ، ظرف و لفظ نو و آشنایی زدایی و تعویض جایگاه دید را تدارک ندید . بدین سان

تلاش های صادقانه ی بهار بطور خاص و مستقیم در چرخه ی شعر معاصر - که نیمایوشیج را پرچمدار آن می دانیم - وارد نشد .

یادداشت ها

۱- این شعر ، یاد آور شعر معروف علامه علی اکبر دهخدا در سوگ همرزمش جهانگیر خان است با مطلع
« ای مرغ سحر چو این شب تار بگذاشت ز سر سیاه کاری » و بعید نیست که متأثر از آن باشد .

۲- منظور از قیصر ، پادشاه آلمان است ، و از اسلو منظور نژاد اسلاو است .

۳- احمددا : اشعار بازاری و عوام فهم که جنبه ی شوخی و مطایبه داشته باشد .

۴- هپ هپ نامه : دیوان شعر میرزا علی اکبر طاهرزاده ی صابر (۱۳۲۹-۱۲۷۹ ه ق) شاعر بزرگ ملی آذربایجان است . آراین پوردر کتاب « از صبا تا نیما » (ج ۲ ، صفحه های ۶۵ و ۶۷) به این که نسیم شمال از مضامین شعر صابر اقتباس کرده باشد ، اشاره کرده و مواردی را برای شاهد ، برابر هم آورده است .

منابع و مآخذ

- ۱- آراین پور، یحیی. (۱۳۷۲). **از صبا تا نیما**. چاپ چهارم. ج. ۲. تهران: انتشارات زوار.
- ۲- بهار، ملک الشعرا محمد تقی. (۱۳۸۰). **دیوان اشعار**. چاپ دوم. به اهتمام چهرزاد بهار. تهران: انتشارات توس.
- ۳- حقوقی، دکتر محمد. (۱۳۷۷). **شعر نو از آغاز تا امروز**. چاپ دوم. تهران: نشر ثالث.
- ۴- خاقانی شروانی. (۱۳۶۸). **دیوان اشعار**. چاپ سوم. به تصحیح ضیاء الدین سجادی. تهران: انتشارات زوار.
- ۵- دهخدا، علامه علی اکبر. **لغت نامه**.
- ۶- زرین کوب، دکتر عبدالحسین. (۱۳۷۶). **با کاروان حله**. چاپ دهم. تهران: انتشارات علمی.
- ۷- صائب تبریزی. (۱۳۷۴). **دیوان اشعار**. به اهتمام جهانگیر منصور. تهران: نشر نگاه.
- ۸- فرخی سیستانی. (۱۳۷۱). **دیوان اشعار**. چاپ چهارم. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار.

- ۹- قائد ، محمد . (۱۳۷۷) . **میرزاده ی عشقی** . تهران : انتشارات طرح نو .
- ۱۰- منیب الرحمان . (۱۳۷۸) . **شعر دوره مشروطیت** . ترجمه یعقوب آژند . تهران : نشر روزگار .
- ۱۱- مولوی ، جلال الدین بلخی . (۱۳۷۶) . **دیوان غزلیات شمس** . چاپ چهاردهم . به کوشش فروزانفر . تهران : انتشارات امیر کبیر .
- ۱۲- نظامی گنجوی . (۱۳۶۳) . **مخزن الاسرار** . چاپ دوم . به تصحیح وحید دستگردی . تهران : مطبوعاتی علمی .
- ۱۳- نیما یوشیج ، علی اسفندیاری . (۱۳۶۳) . **حرف های همسایه** . چاپ پنجم . تهران : دنیا .
- ۱۴- ----- (۱۳۶۳) . **نامه ها** . به کوشش سیروس طاهباز . تهران : نشر آبی
- ۱۵- هاکسلی ، آلدوس . (۱۳۷۶) . **ادبیات و علم** . ترجمه غلام رضا امامی . شیراز : انتشارات دانشگاه شیراز
- ۱۶- یوسفی ، دکتر غلام حسین . (۱۳۷۶) . **چشمه روشن** . چاپ هفتم . تهران : انتشارات علمی .